

نوشته هانری لوفور
ترجمه: زهراتشکر

سطوح واقعیت و تحلیل پدیده‌های شهری

به نقد دیدگاه نشانه‌شناسی در تحلیل پدیده‌های شهری می‌پردازد. مهم‌ترین آثار هانری لوفور در دهه ۱۹۳۰ انتشار یافت و تا زمان مرگش یعنی سال ۱۹۹۱ ادامه یافت. تحلیل پدیده‌های شهری (ریخت‌شناسی کالبدی و اجتماعی شهر، یا به بیان بهتر، شهر (The City)، منطقه شهری (The Urban) و رابطه آن‌ها) مستلزم به کارگیری همه ابزارهای روش شناختی، یعنی شکل، کارکرد، ساختار، سطوح، ابعاد، متن (Text)، بافت (Context)، زمینه و کل (Field)، نوشتار و خوانش (Writing and Reading)، نظام، دال (Signifier) و مدلول (Signified)، زبان و فرازبان (Metalanguage)، نهادها و غیره است. همچنین می‌دانیم که هیچیک از این اصطلاحات نمی‌تواند خلوص کاملی داشته باشد. بدون ابهام تعریف شود و یا از برداشت‌های مختلف به دور باشد، همان‌طور که کلمه «شکل» نزد منطقین، منتقدان ادبی، زیبایی‌شناسان و زبان‌شناسان معانی مختلفی دارد.

نظریه‌پردازان شهر (The City) و منطقه شهری (The Urban) خواهند گفت که این اصطلاحات به عنوان شکل همزمانی (Form of Simultaneity) و همچنین به عنوان

سطوح واقعیت، تمایز بین سطوح و تبیین هر یک از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری اندیشمندان، روش‌شناسان و جامعه‌شناسان فرانسوی است. برخی از مهم‌ترین متفکران فرانسوی مانند گورویچ بخش از اندیشه خود را به تبیین سطوح واقعیت در پدیده‌های اجتماعی اختصاص دادند. هانری لوفور (Henri Lefebvre) نیز که از جمله فیلسوفان و جامعه‌شناسان مارکسیست فرانسوی است، در خلال بحث‌های خود در باب شهر و زندگی شهری به مباحث روش شناختی پرداخته است.

لوفور در «سطوح واقعیت و تحلیل پدیده‌های شهری» سه سطح را در تحلیل پدیده‌های شهری تشخیص می‌دهد: شهر از منظر فرآیندهای عام، شهر به عنوان سطح متوسط و در نهایت سطح روابط مستقیم و بلاواسطه در شهر. روابط این سه سطح در طول مقاله بررسی شده است. با ذکر این مطلب که شهر ضروریات زندگی شهری را به یک سبک تبدیل می‌کند که در هنر و معماری ظهور می‌یابد، بر بهره‌های نظری و تجربی که دیدگاه نشانه‌شناسی می‌تواند در تحلیل پدیده‌های شهری برای ما داشته باشد تأکید می‌کند. سپس

بالاترین سطح از طریق وزارت کشور و در سطح خاص از طریق اداره پلیس و نیز مراکز پلیس محلی ظهور می‌کند، بدون آن که آژانس‌های پلیسی متعددی را که هم در سطح جهانی کار می‌کنند و

زمینه رویارویی و مبادله تعریف می‌شوند. این مفهوم از واژه شکل باید روشن شود. بگذارید اصطلاح کارکرد (Function) را در نظر بگیریم. تجزیه و تحلیل، میان کارکردهای درونی شهر، کارکردهای پیرامونی شهر (حومه، زمین‌های کشاورزی اطراف شهر، دهکده‌ها، آبادی‌ها، شهرک‌های اقماری درون یک شبکه) و در نهایت کارکردهای شهر در کلیت اجتماعی (تقسیم کار اجتماعی و فنی بین شهرها، شبکه‌های مختلف روابط و سلسله مراتب اداری و سیاسی) تمایز قائل می‌شود. این تمایز در مورد ساختارها هم صدق می‌کند، یعنی میان ساختار شهر (ساختار هر شهر از جنبه ریخت‌شناسی، اجتماعی، توپولوژیک و موضعی (Topically)) و ساختار شهری جامعه، و نهایتاً ساختار اجتماعی روابط شهر با پیرامون خود تمایز وجود دارد. آشفته‌گی در قطعیت‌های تحلیلی و ناقص، و دشواری دریافت کلی (Global) از همین جانشی می‌شود. در این جا اغلب سه اصطلاحی با هم تلاقی می‌کنند که روابط متضاد و دیالکتیکی آن‌ها پشت تضادهای هر اصطلاح با اصطلاح دیگر پنهان شده است. این سه اصطلاح عبارتند از: حومه (The Countryside)، شهر (The City) و جامعه (Society)، جامعه بادولتی که آن را اداره می‌کند و (در روابط خود با ساختار طبقاتی جامعه) بر آن مسلط است. همان‌طور که ما نیز سعی کرده‌ایم نشان دهیم فرآیندهای عام (General Processes) و کلی، (شهر به عنوان سطح خاص و متوسط (Specificity And Intermediary Level) و سپس روابط بلاواسطه (که باطرز زندگی، سکونت و نظم زندگی روزمره مرتبط است) نیز وجود دارد. از این رو باید هر سطح دقیقاً تعریف شود، سطوحی که نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد و یا با هم قاطی کرد، اما باید آواگری و بدآواگری (Articulations and Disarticulations) بازتاب‌های یکی روی دیگری و نیز روابط مختلف بین آن‌ها را نشان دهیم.

بالاترین سطح هم ورای شهر و در عین حال هم داخل آن است. این سخن به معنی ساده کردن تحلیل نیست. ساختار اجتماعی در شهر وجود دارد، خود را نشان می‌دهد و نظمی را بیان می‌دارد. برعکس شهر بخشی از کلیت اجتماعی است و به واسطه جای دادن بخش‌های مختلف این کلیت در خود و یکدست کردن آنها در انسانها، نهادها و ایدئولوژی‌ها، خود را آشکار می‌سازد. ساختمان سلطنتی، بنای امپراتوری و ساختمان ریاست جمهوری بخشی از شهر یعنی، بخش سیاسی آن (پایتخت) هستند. این ساختمان‌ها با نهادها و با روابط اجتماعی مسلط منطبق نیستند. با این همه، روابط اجتماعی با نشان دادن اثر بخشی (Efficacy) و حضور (Presence) اجتماعی روی آنها تأثیر می‌گذارند. شهر در سطح خاص خود نیز این روابط را منعکس می‌کند. مورد خاصی را برای روشن شدن مطلب ذکر می‌کنیم: نظم اجتماعی در پاریس در



هم فعالیت‌های مخفی دارند، از یاد ببریم. ایدئولوژی مذهبی در بالاترین سطح با کلیسای جامع، مراکز مذهبی بزرگ و نیز با کلیساهای محلی (Neighbourhood Churches) و کلیساهای پرسبیتری (Presbyteries) و با سرمایه‌گذاری‌های محلی اقدامات نهادینه مذهبی، شناخته می‌شود.

سطح خاص، شهر خود را همچون گروهی مرکب از چند گروه و با ریخت‌شناسی دوگانه خود (ریخت‌شناسی تجربی - حسی (Practico-Sensible) یا مادی از یک سو و ریخت‌شناسی اجتماعی از سوی دیگر) نشان می‌دهد. این سطح شامل بخشی وظیفه‌مند نیز می‌شود که در نهادهای خاصی مانند شهرداری یا خدمات ومشکلاتش، بامجاری اطلاعاتی، شبکه‌ها و قدرت تصمیم‌گیری‌اش متمرکز می‌شود. ساختار اجتماعی بر این سطح منعکس می‌شود، اما پدیده‌های منحصر به شهر و به متنوع‌ترین مظاهر زندگی شهری را نادیده نمی‌گیرد. جالب این که در این سطح شهر متشکل از فضاهای غیرمسکونی (Uninhabited Spaces) و حتی فضاهای غیرقابل سکونت (Uninhabitable Spaces) است؛ مانند بناهای عمومی، یادمان‌ها، میادین، خیابان‌ها، فضاهای خالی کوچک و بزرگ. بنابراین درست است که شهر فقط محل سکونت (Habitat) نیست و نمی‌تواند فقط با همین کارکرد تعریف شود.

در سطح اکولوژیکی سکونت (Habitation) اصل می‌شود. شهر، سکونت را می‌پوشاند، این شکل است که فضای زندگی «خصوصی»، آمد و شد شبکه‌های اطلاعات و ارتباط نظم‌ها (تحمیل نظم دور به نظم نزدیک) را می‌پوشاند.

در این زمینه ممکن است دو دیدگاه وجود داشته باشد. اولین دیدگاه از عام‌ترین سطح به سمت خاص‌ترین سطح (از نهادها به زندگی روزمره) حرکت می‌کند و سپس شهر را به عنوان واسطه‌ای خاص و ممتاز معرفی می‌کند. نقطه شروع دیدگاه دوم از این مرحله است و از طریق شناسایی عناصر و معانی (Significations) آن چه در منطقه (the Urban) قابل مشاهده است. کلیات را می‌سازد. این دیدگاه از این طریق تا آنجا پیش می‌رود که از زندگی روزمره پنهان، «خصوصی» و آنچه در زندگی روزمره قابل مشاهده است، به ضرباهنگ زندگی، به مشغولیت‌هایش، سازمان‌دهی فضایی - زمانی‌اش، «فرهنگ» پنهان و زندگی مخفیانه‌اش برسد.

در هر سطح، ایزوتوپ‌های^۱ (Isotopies) سیاسی، مذهبی، تجاری و غیره تعریف می‌شوند. سطوح دیگر نسبت به ایزوتوپ‌ها، به عنوان هیترتوپ^۲ (Heterotopies) معرفی می‌شوند. ضمن این که در هر سطح تقابل‌های فضایی (Spatial Oppositions) آشکار می‌گردند و در این رابطه ایزوتوپ - هیترتوپ وارد می‌شوند. به عنوان مثال می‌توان به تقابل بین مسکن مالک - متصرف و مسکن اجتماعی (Social Housing) اشاره کرد. در سطح تحلیل

خاص هم فضاها را می‌توان طبق معیار ایزوتوپ - هیترتوپ طبقه‌بندی کرد. کلیت شهر به عنوان گسترده‌ترین ایزوتوپ، ایزوتوپ‌های دیگر را در برمی‌گیرد و حتی خود را ورای ایزوتوپ‌های دیگر قرار می‌دهد (ورای اجزایی فضایی که همزمان هم تابع هستند و هم تشکیل دهنده). این طبقه‌بندی براساس تقابل، هم نباید مانع تحلیل سطوح شود و هم نباید جنبه‌های تضاد (روابط طبقاتی در میان جنبه‌های مختلف) جایگزین کلیت شود. در سطح اکولوژیکی که در باره سکونت بحث می‌شود، مناظر کلی و نیز سیستم‌های خرد نشانه‌های مهمی ایجاد شده‌اند، سیستم‌هایی که در آن «دنیایی با خانه‌های مستقل» فکر جالبی است. تمایز بین سطوح (هر سطح متضمن سطوح فرعی است) در تحلیل روابط اصلی بیشترین کاربرد را دارد، به عنوان مثال در فهم این که چگونه ارزش مسکن مجزا (Values of Detached Housing) در فرانسه به نقطه مرجع خودآگاهی اجتماعی و ارزشی برای اشکال دیگر سکونت تبدیل می‌شود: تنها تحلیل روابط بیرونی - درونی (Inclusion-Exclusion)، تعلق یا عدم تعلق به فضای خاصی از شهر است که ما را قادر می‌سازد تا در پردازش یک تئوری در باره شهر اهمیت بیشتری برای این پدیده‌ها قائل باشیم.

شهر در سطح خاص می‌تواند معانی فلسفی، مذهبی و سیاسی موجود را از آن خود کند. شهر این معانی را از خود می‌کند تا آنها را به وسیله - یا با صدای - ساختمان‌ها، یادمان‌ها، خیابان‌ها و میادین، فضاهای خالی و با نمایش آرای خودجوش رویارویی‌هایی که در آن اتفاق می‌افتد، و همچنین جشن‌ها و مراسم (با مکان‌های مناسب و طراحی شده آن‌ها) به نمایش می‌گذارد.

علاوه بر این، اظهارات مهم‌تری هم در باره منطقه شهری شده است، این اظهارات از زندگی و مرگ، از شادی یا اندوه سخن می‌گویند. شهر این قابلیت را دارد که از خود یک کلیت معنادار بسازد. با این حال شهر این وظیفه را به کمال یا آزادانه به تحقق نمی‌رساند. کسی توقع چنین چیزی را ندارد. زیبایی باوری و پدیده زوال چیزهایی هستند که بعداً از راه می‌رسند، همانطور که برنامه‌ریزی [پس از ایجادشهر] از راه می‌رسد! شهرنظم‌ها رابه شکل معنا، به شکل تقارن و تجربه ونهایتاً به شکل گفتارنوشتار «شهری» صادر می‌کند. نظم‌پنهان (Far Order) به نظم آشکار (Near Order) منجر می‌شود. نظم پنهان هرگز یا تقریباً هیچگاه یکپارچه نیست. نظم مذهبی، نظم سیاسی و نظم اخلاقی، هر یک اشاره به یک ایدئولوژی با استلزامات عملی آن دارند. در میان این نظم‌ها، شهر بر بستر خود یکپارچگی و بلکه وحدت عقیده‌ای (Syncretism) واقعیت می‌بخشد. شهر با اجباری ساختن آن نظم‌ها، رقابت‌ها و تضاد آن‌ها را پنهان می‌کند و بر آنها سرپوش می‌گذارد. شهر نظم‌ها را به دستور عمل (Instructions) برای اقدام تبدیل می‌کند، مانند

مدیریت زمان (Time Management) شهر با مدیریت زمان، سلسله مراتب دقیق مکانی، زمانی، سلسله مراتب مشاغل و افراد را روشن می‌سازد. به علاوه هرچقدر زندگی شهری اصیل باشد، شهر این دستورها را به یک سبک (Style) تبدیل می‌کند. این سبک خود را به شکل سبک معماری (Architectural) نشان می‌دهد و با هنر و بررسی موضوعات هنری مرتبط می‌شود.

بنابراین نشانه‌شناسی (Semiology) شهر دارای بیشترین اهمیت نظری و عملی است. شهر پیام‌ها را دریافت می‌کند و می‌فرستد. این پیام‌ها فهمیده می‌شوند یا نمی‌شوند (یعنی رمزگذاری یا رمزگشایی شده‌اند یا نشده‌اند). این را می‌توان از طریق مفاهیمی همچون دال و مدلول (Signifier and Signified)، معنی (Simification) و مفهوم (Meaning) که از زبان‌شناسی به عاریت می‌گیریم بفهمیم. البته با این شرط و احتیاط که شهر را می‌توان همچون سیستم تلقی کرد، سیستمی منحصر به فرد از معانی و مفاهیم و ارزش‌ها. در این جا هم مثل هر جای دیگر، چندین سیستم (یا به بیان بهتر چند خرده سیستم) وجود دارد. از این گذشته، نشانه‌شناسی حق مطلب را در مورد واقعیت ایدئولوژیکی و عینی شهرادا نمی‌کند. نظریه‌ای که شهر را به عنوان سیستمی از معانی در نظر می‌گیرد به سمت ایدئولوژی متمایل می‌شود؛ این نظریه با تقلیل منطقه شهری (The Urban) به یک رابطه «دال و مدلولی» و با استنباط ذهنی از معانی که به طور واقعی دریافت می‌شوند، آن را از اساس ریخت‌شناسی و از عمل اجتماعی‌اش جدا می‌کند. این کار، ساده لوحی بزرگی است. اگر بپذیریم که دهکده بارورویی (Bororo Villages) بر معنایی دلالت می‌کند و این که شهر یونانی سرشار از معناست، آیا می‌توانیم دهکده‌های پهناور بارورو را سرشار از نشانه‌های مدرنیته قلمداد کنیم؟ یا آگرا (The Agora) یونانی را با معانی که دارد دوباره در مرکز شهرهای جدید باب کنیم؟

بت ساختن (Fetishization) رابطه صوری «دال و مدلول» گرفتاری‌های جدی‌تری را در بردارد. این دیدگاه به شکلی انفعالی، ایدئولوژی مصرف سازمان‌یافته را می‌پذیرد و حتی آن را تقویت می‌کند. در ایدئولوژی مصرف و در مصرف «واقعی» (Real Consumption) مصرف نشانه‌ها نقش روزافزونی را ایفا می‌کند. مصرف نشانه‌ها باعث می‌شود که مصرف را از خلال عینک «نظری» ببینیم، بدون آن که فعالیت و مشارکت، کار چشمگیر یا تولید را در نظر آوریم. مصرف نشانه‌ها به مصرف اضافه می‌شود و مانند قطعی خود را بر آن تحمیل می‌کند. بدین ترتیب است که تبلیغ کالا، ابزار اصلی مصرف می‌شود؛ تبلیغ کالا میل به استفاده از هنر، ادبیات و شعر دارد و با الفاظی خود را جایگزین آن‌ها می‌کند. بدین ترتیب، تبلیغ کالا به ایدئولوژی جامعه تبدیل می‌شود؛ هر کالا و هر شیء به دو بخش واقعیت و تصور ذهنی تقسیم می‌شود و این قسمت مهمی از مصرف

را تشکیل می‌دهد. افراد به همان اندازه اشیاء نشانه‌ها را نیز مصرف می‌کنند: نشانه‌های شادی، رضایت، قدرت، ثروت، علم، تکنولوژی و غیره. تولید این نشانه‌ها با تولید جهانی پیوند خورده و نقش اصلی هماهنگ کننده را در رابطه با سایر فعالیت‌های اجتماعی و تولیدی بازی می‌کند. نشانه خرید و فروش می‌شود؛ زبان نیز ارزش مبادله‌ای می‌یابد. در مجموع، با ظهور نشانه‌ها و معانی، این معانی جامعه است

که در اختیار مصرف قرار می‌گیرد. در نتیجه، کسی که شهر و واقعیت شهری را به عنوان سیستمی از نشانه‌ها در نظر می‌گیرد، تلویحاً آن‌ها را به عنوان چیزهایی مصرفی در اختیار مصرف می‌گذارد؛ آن‌ها را به عنوان ارزش مبادله‌ای محض تلقی می‌کند. با تبدیل سایت‌ها به نشانه‌ها و ارزش‌ها و با تبدیل چیزهای مادی و عینی به معانی صوری، این نظریه نیز به مصرف کننده محض نشانه‌ها تبدیل می‌شود. آیا برنامه‌های دوم و سوم توسعه در پاریس (the Paris Bis or ter) که شرکت‌های توسعه و عمران هسته اصلی مصرف تلقی می‌کنند با تشدید مصرف نشانه‌ها به سطح بالاتری ارتقا نمی‌یابند؟ اگر نشانه‌شناسی شهری سادگی خود را از دست بدهد در خطر قرار گرفتن در خدمت این شرکت‌ها خواهد بود.

در واقع تحلیل نشانه شناختی باید بین سطوح و ابعاد متعدد تمایز قائل شود. گفتار (The Utterance) شهر به معنی هر چیزی است که در خیابان‌ها، میدان و در فضاهای باز رخ می‌دهد، و هر چیزی در این فضاها گفته می‌شود. زبان (the Language) شهر، ویژگی‌هایی خاص هر شهر است که در گفتارها، اشارات، لباس پوشیدن و در کلماتی که ساکنان هر شهر به کار می‌برند ابراز می‌شود. زبان شهری (Urban Language) چیزی است که می‌توان به عنوان زبان معانی ضمنی (Connotations) در نظر گرفت، یعنی به قول جیمزلف (Hjemslev) و گریمس (Greimas)، سیستم ثانویه و برآمده از درون سیستم دلالت‌گر (Denotative). در نهایت باید گفت نوشتار (The Writing) شهر هم وجود دارد و آن عبارت است از نوشته‌های معین و حک شده روی دیوارهای شهر، نظم و ترتیب مکان‌ها و نحوه پیوند آنها و کوتاه سخن، کاربرد زمان در شهر (The Use of Time) توسط ساکنان آن.

تحلیل نشانه شناختی باید بین سطوح خود شهر هم تمایز قائل شود مانند علائم خطر (Semantemes) یا عناصر معنی‌دار (شامل خطوط مستقیم یا منحنی، نوشته‌ها، اشکال ساده ورودی، درها و پنجره‌ها، گوشه‌ها و زوایا و غیره)، تکواژها (Morphemes) یا اشیای معنی‌دار (ساختارها، خیابان‌ها و غیره) و در نهایت کلیات مهم یا فرا اشیا (Super-Objects).

باید توجه کرد که سطح کلی (Global) چگونه معنی می‌شود (نشانه‌شناسی قدرت (Semiology of Power) چگونه شهر

معنی می‌شود (یعنی نشانه‌شناسی شهری) و چگونه روش‌های سکونت و زندگی معنی می‌شوند (یعنی نشانه‌شناسی زندگی روزمره و نشانه‌شناسی سکونت و مسکن). نمی‌توان شهر را به عنوان چیزی که معانی طبیعت را می‌گیرد و به نمایش می‌گذارد با شهر به عنوان مصرف نشانه‌ها به هم ریخت. این کار مثل قاطی کردن جشن با مصرف معمولی است.

بگذارید ابعاد را هم از یاد ببریم. شهر یک بعد نمادین دارد؛ یادمانها و حتی فضاهای خالی، میدان و خیابانها، نماد عالم، دنیا، جامعه یا حتی دولت محسوب می‌شوند. شهر بعد پارادایمی (The Paradigmatic Dimension) هم دارد یعنی دربرگیرنده و نشان دهنده تضادها هم هست، تضاد بین درون و بیرون، مرکز و پیرامون و تضاد بین عناصر هماهنگ با عناصر، هماهنگ با جامعه شهری. درنهایت شهر، بُعد نحوی (The Syntagmatic Dimension) نیز دارد، یعنی پیوند عناصر، آواگری ایزوتوپ‌ها و هیترتوپ‌ها.

در سطح خاص، شهر خود را به عنوان خرده سیستمی برتر نیز نشان می‌دهد. برتر از این جهت که می‌تواند عرضه کننده و انعکاس دهنده خرده سیستم‌های دیگر باشد و نیز خود را مانند یک «جهان»، یک کلیت منحصر به فرد، درون توهم جهان بی واسطه و زیسته نشان دهد. دقیقاً در همین توانایی است که جذابیت، آهنگ و مایه خاص زندگی شهری به چشم می‌خورد. اما در تحلیل این تأثیر زایل می‌شود و از سیستم‌هایی پرده برداشته می‌شود که پشت توهم یگانگی پنهان شده‌اند. تحلیل گر حق ندارد که در این توهم سهیم شود و با نگه داشتن خود در یک سطح شهری، آن را تحکیم بخشد، بلکه باید ویژگی‌های شناخت و وسیع‌تری را کشف کند.

ما فهرست خرده سیستم‌های معانی و در نتیجه فهرست آنچه را که تحلیل نشانه شناختی قادر است برای درک شهر و منطقه شهری به ارمغان بیاورد به پایان نرسانده‌ایم. اگر به بخش مالک - متصرف (Owner-Occupation) و مسکن اجتماعی جدید (New Social Housing Estates) توجه کنیم متوجه می‌شویم که هر یک از آنها سیستمی از معانی هستند و از تقابل آنها سیستم دیگری که تعیین کننده هر یک از آن هاست، تثبیت می‌شود. به این دلیل است که مالک - متصرفان خانه های کوچک مسکن خود را باور کنند، در واقع، هر ملکی منطق سکونت خود را اثبات می‌کند و لذا مالکان و مستأجران، طبق این عقلگرایی سرکوب‌گرانه موقعیت خود را درک می‌کنند. با یک حرکت و به طور همزمان، سیستم مالک - مستأجری [برای ساکنان شهر] مرجع متناسب‌سازی زندگی روزمره و مسکن می‌شود، چیزی که در فرایند باورسازی و در نشانه‌ها پنهان شده است.

در میان سیستم‌های معانی، سیستم‌های معانی آرشیکتکت‌ها

سزاوار بیشترین انتقادها هستند. بیشتر وقتها افراد مستعد خود را در کانون شناخت و تجربه در نظر می‌گیرند. درحالی که آنان در کانون سیستم‌هایی از نوشته، پروژه‌های روی کاغذ و طرح‌های تجسمی قرار دارند. آرشیکتکت‌ها به سیستمی از معانی تمایل دارند که بیشتر وقتها آن را «برنامه‌ریزی» (Planning) می‌خوانند؛ وقتی تحلیل گران واقیعت شهری طرح‌ریزی‌هایشان (Programming) را از طریق کامپیوترها انجام می‌دهند، غیرممکن نیست که واقیعات تکه تکه را با هم یکجا جمع آورند و سیستم تاحدی متفاوت از معانی را بسازند که بتوان [با آن] برنامه‌ریزی را هم تطهیر کرد.

تحلیل انتقادی برتری زندگی در جامعه شهری را از بین می‌برد. البته تحلیل انتقادی فقط یک مرحله (Plane) یا یک سطح از تحلیل است. حتی تحلیل نیز این مرحله را از بین نمی‌برد. تحلیل انتقادی مثل یک کتاب است. بستگی به این دارد که چه کسی این کتاب را باز کند؟ و چه کسی به مندرجات کتاب برخورد کند؟ تحلیل انتقادی یک موضوع خوب تعریف شده نیست و هنوز مستلزم این است که در این سطح رشته‌ای از اعمال و رویدادهای متوالی در کنه زندگی شهری پدیدار شود تا آنگاه این تحلیل بتواند تحلیل انتقادی شهری شود. زندگی شهری مستلزم آنست که اعمال و رویدادها را فراروی پیامها، قواعد و محدودیتهایی قرار دهد که از بالا آمده‌اند. زندگی شهری می‌کوشد تا از طریق خنثی کردن تفوق‌ها، با منحرف کردن این تفوق‌ها از هدفشان و [حتی] با تقلب و فریبکاری، زمان و مکان را با یکدیگر متناسب سازد. این تناسب‌سازی نیز کم و بیش در سطح شهر و در روش سکونت رخ می‌دهد. با این روش به جای آنکه شهر خود را به عنوان یک سیستم و به عنوان یک کتاب تقریباً ناگشوده بر شهروندانش تحمیل کند، اخذ صفت شهری (The Urban) [یا شهری شدن] کم و بیش کار مهم شهروندان می‌شود.

یادداشت‌ها

* «سطوح واقیعت و تحلیل» بخشی از کتاب «نوشته‌هایی در باره شهرها» اثر «هانری لوفور» است که توسط «الئونور کوفمن» و «الیزابت لباس» به انگلیسی ترجمه شده است. مشخصات کتاب به شرح زیر است:

Lefebure, Henri, Writings on Cities, Translated and Edited by Eleonore Kofman and Elizabeth Lebas, Blackwell Publishers, English Translation 1996.

۱- Isotopies: ایزوتوپ اصطلاحی است در فیزیک و به اجسامی گفته می‌شود که دارای عدد اتمی مساوی هستند و در جدول شیمیایی در یک ردیف قرار دارند، از نظر خواص شیمیایی یکسان هستند ولی وزن اتمی مختلفی دارند (م).

۲- Heterotopia, Heterotopy: جابجا شدگی، انحراف از محل طبیعی خود، در آسیب‌شناسی پزشکی به معنی برآمدگی و آماس در محل غیرمتجانس است.